

گفت‌وگوی «جوان» با برادر بسیجی شهید محسن حمیدی

یکی از شهدای اغتشاشات اخیر در اصفهان

تشییع باشکوه شهدا نشان می‌دهد صف مردم از اغتشاشگران جداست

■ علیرضا محمدی

ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه شامگاه ۲۵ آبان ماه ۱۴۰۱ سه نفر از محافظان امنیت به نام‌های بسیجی شهید محسن حمیدی، بسیجی شهید محمدحسین کریمی و سرهنگ شهید اسماعیل چراغی از نیروی انتظامی، مشغول باز کردن مسیر تردد مردم در محله خانه اصفهان بودند که از سوی راکبان مو تور سوار با سلاح جنگی مورد حمله قرار می‌گیرند. محسن اولین نفر از این جمع است که دقایقی پس از این حادثه در مسیر بیمارستان شهید می‌شود. بعد نوبت به محمد حسین می‌رسد و روز بعد نیز اسماعیل چراغی به قافله شهدا می‌پیوندد. شهید حمیدی متاهل و دارای یک پسر ۱۰ ساله بود. برادرش جواد در گفت‌وگو با ما می‌گوید که اخوی وضع مالی چندان خوبی نداشت و از نسل همان مستضعفانی بود که انقلاب اسلامی ایران سال‌هاست روی دوش‌شان حفظ شده است. محسن یک بسیجی بود و بسیج پله‌ای شد تا او را به عرش اعلاء رهنمون سازد.

برادر تان متولد چه سالی بودند؟ در یک سائتی ایشان را پنجاه و چند ساله معرفی کرده بودند؟ برادر من متولد سال ۱۳۶۱ بود. در خانواده سه برادر بودیم. من کوچکترین پسر خانواده هستم. متولد سال ۱۳۷۰ و ۹ سالی از شهید کوچکترم.

آقا محسن در چه خانواده و جوی بزرگ شد؟

ما یک خانواده مذهبی داریم. مرحوم پدرم حاج اصغر حمیدی یک دوره‌ای پاسدار بود و چند بار به صورت بسیجی به جبهه رفته بود. مادرمان هم زن مؤمنه‌ای هست و از همان کودکی سعی می‌کرد ما را مذهبی و انقلابی بار بیاورد. شکر خدا در محیط مساجد رشد کردیم و اخوی سال‌ها در بسیج خدمت کرد و عاقبتی مثل شهدا پیدا کرد.

شغل شهید چه بود؟

برادرم چند شغل را تجربه کرده بود. یک مدتی در باطری‌سازی و برق خودرو کار می‌کرد. بعد به کار ساختمانی ورود کرد و نهایتاً هم در یک شرکت مشغول کار شده بود.

پس به نظر می‌رسد یک زندگی معمولی از لحاظ درآمد داشت؟

می‌توانم بگویم سطح زندگی‌اش از متوسط هم پایین‌تر بود. از همان قشری بود که انقلاب را به پیروزی رساندند و در دفاع مقدس و دیگر حوادث، بار اصلی آن را به دوش گرفتند و حفظش کردند.

روحیات اخلاقی شهید چطور بود؟ در بسیج چه مسئولیتی داشت؟

آقا محسن بچه در دست و پاکی بود. دست به خیر هم داشت. اگر کسی از ایشان کمک‌ی طلب می‌کرد، به اون‌ه نمی‌گفت. در حد وسعش سعی می‌کرد مشکل آن شخص را برطرف کند. روحیاتش مثل بسیجی‌های زمان جنگ بود. از سال‌ها پیش داوطلبانه در بسیج خدمت می‌کرد و یک مدتی در حوزه مقاومت ۱۶ بود و بعد به حوزه ۱۰ رفت. این اواخر مسئولیت‌آمد و پشتیبانی یگان‌های بسیج را برعهده داشت البته همه اینها به صورت داوطلبانه بود و مواقعی که سر کار حضور نداشت در بسیج خدمت می‌کرد.

شما ۹ سال از اخوی کوچکتر بودید، رابطه برادری تان چطور بود؟

بیشتر از آنکه برادر باشیم با هم دوست بودیم. هر جا من گیر می‌کردم او به کمکم می‌آمد و هر جا او برایش مشکلی پیش می‌آمد من سعی داشتم باری از دوشش بردارم. در طول زندگی و مراحل مختلف و حتی حضور در بسیج و حوادثی که شب‌شهادتش رخ داد، همیشه و همه جا با هم بودیم.

یعنی شما هم شب حادثه پیشش برادر تان بودید؟

من فقط دو یا سه دقیقه بعد از تیر خوردن آقا محسن و دوستانش به محل حادثه رسیدم. آن شب آنها به فلکه نگهبانی خانه اصفهان رفته بودند و آنجا به دستور فر مانده



یگان‌شان استقرار پیدا می‌کنند. گویا اغتشاشگرها چند تاپر و سطل اشغال و از این چیزها آتش زده و وسط خیابان گذاشته بودند. اخوی و دو همراهش (شهیدان) کریمی و چراغی) می‌روند تا تاپر‌های آتش گرفته را از وسط خیابان بردارند. هنوز چند قدمی از موتورهای‌شان که گوشه‌ای پارک کرده بودند فاصله نمی‌گیرند که ناگهان چند نفر با موتور از راه می‌رسند و با اسلحه جنگی به سمت‌شان شلیک می‌کنند. من آن موقع ملک شهر

بودم. از بیسیم می‌شنیدم که می‌گفتند محله خانه شلوغ شده و نیاز به نیروی کمکی است. بعد اعلام شد که آنجا با اسلحه جنگی تیراندازی شده. خیلی تعجب کردم. من سریع به سمت محله خانه رفتم. به فلکه خانه رسیده بودم که دوستم زنگ زد و پرسید کجایی؟ گفتم نزدیکم والآن می‌رسم. ایشان گفت نیا برادرت تیر خورده است! نمی‌خواست با آن صحنه روبه‌رو شوم. تا این خبر را شنیدم سریع‌تر آمدم و دیدم که فقط چند دقیقه از حادثه گذشته و پیکر برادرم و دوستانش غرق خون است. اخوی به بیمارستان برسانیم، وسط راه به شهادت رسید. آقای کریمی در بیمارستان شهید شد. گویا آنجا پزشکان سعی کرده بودند ایشان را احیا کنند که متأسفانه ممکن نشد

و او هم به شهادت رسید. روز بعد هم که سرهنگ چراغی شهید شد.

برادر تان صاحب همسر و فرزند بودند؟

ایشان چند سالی می‌شد که ازدواج کرده بود. یک پسر ۱۰ الی ۱۱ ساله هم به نام آرشام دارد که در کلاس پنجم درس می‌خواند.

الان اوضاع روحی آرشام و همسر شهید چطور است؟ من کلیپی از صحبت‌های مادر تان هم دیدم. حاج خانم حال‌شان چطور است؟

ساعت یک ربع به ۹ شب چهارشنبه هفته پیش (۲۵ آبان) این اتفاق افتاد و الان که ما داریم با هم صحبت می‌کنیم هنوز یک هفته از ماجرا نگذشته است. طبیعی است که اوضاع خانه هنوز مساعد نیست. پسر شهید سن کمی دارد و شب‌ها پنهان پدرش را می‌گیرد. خیلی به بابا وابسته بود. همسر برادرم و همچنین مادرمان هم اوضاع روحی مساعدی ندارند. ما اصلاً تصور شهادت آقا محسن را نمی‌کردیم. هنوز باورمان نشده که این اتفاق برای او افتاده است.

قاتلان اخوی و دو همراه ایشان دستگیر شدند؟ نظر شما در خصوص اینطور حرکت‌ها و به رگبار بستن عاملان امنیت چیست؟

آن طور که مسئولان گفته‌اند هر شش نفر عامل اصلی این جنایت تروریستی دستگیر شده‌اند. به نظر من اینها از مردم نیستند. یک معترض هر چقدر هم ناراحت باشد نمی‌تواند روی موبتش اسلحه بکشد و او را به رگبار ببندد. اینها از مردم نیستند. ما سال‌هاست در این کشور کنار هم زندگی می‌کنیم. با هر طرز فکری همیشه کنار هم بودیم. اختلاف نظر درست، ولی جنایتی این چنینی دیگر کار مردم عادی نیست. مسلماً امثال این تروریست‌ها قصد دارند از نارضایتی بخشی از مردم استفاده کنند و ایران را به آشوب بکشند و جنگ داخلی راه بیندازند. باید جلوی این افراد گرفته شود.

واکنش مردم نسبت به شهادت برادر تان و دو

شهید دیگر اغتشاشات اصفهان چه بود؟

تصاویر تشییع پیکر‌شان وجود دارد. خود ما اصلاً باور نمی‌کردیم که مردم این طور از شهدا استقبال کنند. هر سه این شهدای بزرگوار در یک روز تشییع شدند و در جاهای مختلف دفن شدند. مردم واقعاً سبک تمام گذاشتند. خیلی‌ها به ما مراجعه می‌کردند و تسلیت می‌گفتند که ما آنها را نمی‌شناختیم. همین رفتار مردم با موضوع شهادت این چهره‌ها نشان می‌دهد که صف مردم با اغتشاشاگرها و تروریست‌ها جدا است.

پس شهادت اخوی توانست عده‌ای را نسبت به حقایق شرایط کنونی توجیه کند؟

بله، همین طور است. در تشییع پیکر آقا محسن افرادی دیده می‌شدند که شاید از طرز پوشش‌شان این طور برمی‌آمد که نظرات مخالف یا متفاوتی دارند. اما آنهايي که برادرم را می‌شناختند (با هر طرز فکری) گریه می‌کردند و می‌گفتند که حیف از چنین شخصی که اینطور مظلومانه به شهادت برسد. آقا محسن مردمدار بود و هر کاری که از دستش برمی‌آمد برای دیگران انجام می‌داد. این صفش

از راست به چپ

■ ۱- شهری در آذربایجان غربی- زبان تورات- رودست خوردن ■ ۲- گیاهی از نوع زردچوبه با ساقه و شاخه‌های بلند- بالاآمدن آب دریا- گوارا ■ ۳- خیس- عدم حضور- ره می‌سپارد ■ ۴- بیش-بیشتر- دیوار بلند- میوه باب‌گلو ■ ۵- از فروغ دین- پاپیز- از مواد افیونی ■ ۶- سوسن زرد- جدا و غیر- الویک- خو و عادت ■ ۷- خشکی- استرداد- عقیم- مادر تهران ■ ۸- تخم کتان- پایتخت توگو ■ ۹- نفس- برانشی- قابله- نماد لاغری ■ ۱۰- حجم استوانه‌ای- جد- سیاه شاعرانه- ضمیر غایب ■ ۱۱- نهی‌کننده- قسمت مرکزی اتم- زبان ■ ۱۲- بسته‌بندی استوانه‌ای- قطعی برای سسکه- زبان قراردادی ■ ۱۳- بخش متحرک دست و پا- خرگوش- صدمت مربع ■ ۱۴- زار-عان- موضوع و میحت- معاون استاد دانشگاه ■ ۱۵- کشور صنعا- نوعی کبک- سلسله‌ای از امیران دیلمی نژاد بودند که در اواخر سده چهارم هجری تا نیمه نخست سده ششم در ایران مرکزی و غربی حکومت کردند

از بالا به پایین

■ ۱- بهتر از درجه یک- مهربانی باضعفا وزیردستان ■ ۲- علامت جمع- اندیشمند- کارزار- لطیف ■ ۳- آمیختگی- جشن باستانی که پارسیان از روز ۱۶ تا ۲۱ مهرماه برپا می‌کردند ■ ۴- مرکز لبنان- ماتم- وصی و خلیفه موسی (ع) ■ ۵- پسوند خریدار- دانشگاهی در فرانسه- ورق کاغذ ■ ۶- سوزان- امری مذوم و گناهی نابخشودنی- خط کش مهندسی ■ ۷- ماده‌ای است که آب‌های زیرزمینی و سطحی را به طور گسترده‌ای آلوده می‌کند- کتاب فردوسی ■ ۸- جواب مثبت- بدبوی بر خاصیت ■ ۹- رده‌ای از هواپیماهای نظامی- فقیر ■ ۱۰- فوزه- فیلتر- ترس ■ ۱۱- ابر-غلیظ- شرح سوابق وزندگی‌نامه- رقم آخر ■ ۱۲- مرام حزبی- کلمه کار خراب‌کن- افشره میوه واز تنقلات ■ ۱۳- از-معان سفر- نوعی ضبط و پخش صدا ■ ۱۴- خیط‌شده- رود بزرگ سوییس- خوراک ضبط صوت- حرف خطاب ■ ۱۵- دقت و کنجکاوی- گرمی آتش فتنه برپاشده



شهید حمیدی به لحاظ ولایت‌مداری چه خصوصیات‌ی داشت؟

بسیار حضرت آقا را دوست داشت و هر بار که ایشان سخنرانی داشتند، می‌نشست و از تلویزیون سخنان آقا را تا آخر گوش می‌داد. حتی به خاطر علاقه‌اش به رهبری دو بار به تهران سفر کرد و در دیدارهای عمومی حضرت آقا حضور یافت. حضورش در کف میدان مبارزه با اغتشاش و ناامنی‌ها هم به خاطر عشقش نسبت به حضرت آقا و سرنوشت این کشور و نظام نشئت می‌گرفت.

آخرین دیدار تان با اخوی کی بود؟

آخرین بار ظهر روزی که به شهادت رسید او را دیدم. به من گفت کاشتمن کثیف شده اگر می‌شود کاپشتن را بده تا بپوشم. قبول کردم و به او دادم. وقتی از هم‌خداحافظی کردیم هرگز فکرش را نمی‌کردم که این آخرین دیدار ما باشد. برادرم تنها چند ساعت بعد در همین شهر اصفهان خدا گلچین می‌کند. من عیناً در زندگی و شهادت برادرم سرش رسیدم، هنوز جانی در بدن داشت. اما شرایطش طوری نبود که بتواند حرف بزند. دقایقی بعد هم که داخل ماشین و در مسیر بیمارستان شهید شد.

به نظر می‌رسد رابطه قلبی محکمی بین شما دو برادر بود؟

مثل دو دوست بودیم. جالب است که تاریخ تولد ما هم یکی بود. ایشان ۲۹ آبان سال ۶۱ به دنیا آمد و من درست ۹ سال بعد یعنی ۲۹ آبان سال ۱۳۷۰ به دنیا آمدم. اخوی در همان ماهی که متولد شده بود به شهادت رسید. در واقع شهادتش هم یک تولد دوباره بود. درست روز تولدش هم دفن شد.

یعنی همان ۲۹ آبان که سالروز تولدش بود، پیکرش را به خاک سپردند؟

بله، اتفاق عجیبی در زندگی آقا محسن است. انگار که دنیا آمده بود تا جشمش دقیقاً ۴۰ سال در این دنیای خاکی حضور داشته باشد. ۲۹ آبان ۶۱ به دنیا آمد و شامگاه ۲۵ آبان به شهادت رسید و در چهلمین سالروز ولادتش؛ روز دیگری به آسمان ستاره‌های این مریز و بوم اضافه شود.

سخن پایانی.

ما همه مردم یک کشور هستیم. با هر طرز فکر و گرایش همدیگر را تحمل می‌کنیم. اما متأسفانه یک عده هستند که از دایره مردم خارج شده‌اند. الان شماره اخوی دست است. برخی زنگ می‌زنند یا پیام‌های تهدیدآمیز ارسال می‌کنند. حتی به حمله برادرم رحم نکردند و آن را به آتش کشیدند. اینها دیگر از جرعه مردم خارج شده است. نباید به آنها میدان داده شود. همه مردم با گرایش‌های مختلف باید با هم متحد بشوند و دسیسه‌های دشمن و تفرقه افکنان را به خودشان برگردانند. چه آقا محسن چه شهید کریمی یا شهید چراغی و دیگر شهدای مدافع امنیت، جان‌شان را برای این کشور دادند و باید قدر این خون‌ها را بدانیم و اسیر تبلیغات دشمن نشویم.

میله‌ای در پایش گذاشته بودند، مسئولان قبول نکردند و اعزامش به تعویق افتاد. بعد هم که پسرش به دنیا آمد، به خاطر اینکه فرزند کوچک داشت باز هم مقابل رفتنش مانع تراشی شد و اخوی موفق نشد به جبهه دفاع از حرم اعزام شود. اما چون دلش با آن جبهه و رزمنده‌هایش بود، خدا کاری کرد که پس از شهادت، پیکرش در قطعه مدافعان حرم دفن شود.

کسی که سال‌ها در بسیج خدمت کند و اقدام به اعزام برای دفاع از حرم کند، قاعدتاً شوق شهادت داشت. پیش آمده بود که از شهادتش

حرفی بزند؟

اخوی عاشق شهادت بود. همیشه می‌گفت ان‌شاءالله اجر ما بگیرم و پایان مأموریت‌م با شهادت باشد. به نظر من استمرار حضور آقا محسن در بسیج و اخلاصی که در این کار داشت، پله‌ای برای شهادتش شد. اینکه می‌گویند خدا گلچین می‌کند، من عیناً در زندگی و شهادت برادرم دیدم. مجموعه رفتارهای او و دیگر شهدا است که آنها را لایق لباس تک سائز شهادت می‌کند.

پیکر شهید حمیدی کجا دفن شد؟

ایشان را در گلزار شهدای اصفهان و قطعه مدافعان حرم دفن کردیم. خودش هم دوست داشت مدافع حرم شود. اتفاقاً سؤال بعدی‌ام این بود که آیا شهید حمیدی برای رفتن به جبهه دفاع از حرم اقدامی صورت داده بود؟ یا تمایلی داشت که مدافع حرم شود؟

اخوی قبل از تولد فرزندش چند بار تلاش کرد که به این جبهه اعزام شود. اما چون قبلاً یک تصادف داشت و

آتش‌زده و وسط خیابان گذاشته بودند



۲	۷		۸	۵
۷	۶			
		۴	۸	۶
۳				۹
۴	۵	۱		
۲		۳	۸	
۱	۴	۳	۶	
		۲		۵

۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳				